

ادبی پژوهش و سیاستمدار

دکتر احمد خاتمی
دانشیار گروه زبان و ادبیات
دانشگاه شهید بهشتی
A_khatami@sbu.ac.ir

چکیده

آشنایی با چهره‌های علمی و مفاخر ادبی ایران و جهان برای اهل فرهنگ به‌ویژه دانشجویان و دانش‌پژوهان جوان لازم و ضروری است. دکتر **قاسم غنی** (۱۳۳۱-۱۳۷۱ش)، پزشک، ادیب و سیاستمدار و مترجم برجسته معاصر ایران از زمره کسانی است که با وجود خدمات فراوانی که به زبان و ادبیات فارسی نموده، آن‌چنان که بایسته و شایسته است، برای نسل جوان و ادب‌دوست امروز آشنا نیست. نویسنده این مقاله می‌کوشد تا با نگاهی کلی، مهم‌ترین سرفصل‌های زندگی او را مدنظر قرار دهد و با مروری کوتاه بر آنها، بعضی از ابعاد این شخصیت بزرگ را به علاقه‌مندان بشناساند و برگ‌هایی از کارنامه زرین او را به نمایش گذارد.

واژه‌های کلیدی: قاسم غنی، زندگی‌نامه، تحقیقات ادبی.

قاسم غنی در سال ۱۳۱۰ ه.ق، مطابق با ۱۲۷۱ ش، یعنی یک سال بعد از وبای خانمان سوز سبزوار، در یکی از خانه‌های محله گودانبار این شهر به دنیا آمد. (غنی، ۱۳۶۷: مقدمه) پدرش از طایفه سادات عربشاهی بود که خاندانی قدیمی و متنقد در خراسان به شمار می‌آمد. غنی در زندگی‌نامه خود می‌نویسد: «نام پدرم **عبدالغنی** بود که به رسم سادات سبزوار، **میرزا عبدالغنی** نامیده می‌شد. پدرم مالک بود و ملک ما عبارت بود از مقداری آب و زمین قنات عبدالرحمان که از قنوت معروف و معتبر سبزوار است... دیگر، آسیابی بود در همان قنات و یک خانه در محله گودانبار که من و خواهرم و برادرم - **حسین غنی** - هر سه در آن خانه متولد شده ایم. این دارایی برای معیشت خانواده‌ای مثل خانواده ما کافی بود و دیگر ثروت و تمول محسوب نمی‌شد... تجمل هم نداشتیم. زندگی ما مثل باقی سبزواری‌ها بود... (رک: همان، صص ۵۹-۳۴)

سه معلّم و آموزگار قدم‌های اول عمر من، - که در آن دوره ذهن شفاف نوآموز هر نقشی را می‌پذیرد، - عبارت بوده‌اند از ننه‌آقا، پیرزن شصت‌ساله بدبختی، همشیره حضرت نوح؛ دختر حاجی عرب، عفریت بد هیولایی؛ و ملاعباس دامغانی ابوالهول که بعدها هر چه از شمر و حرمله و سنان بن انس و ابن ملجم و امثال آنها شنیده‌ام، از حیث قیافه و عبوسی و کج خلقی، ملاعباس را به خاطر آورده‌اند. نزد این سه آموزگار، در اتاق‌های مرطوب، یعنی زیر زمین‌های سیاه‌چال‌مانند،

کثیف و گل اندوده، مفروش به مقداری نمد و گلیم کثیف و یک دسته اطفال کثیف معصوم که هر یک به لباسی و رنگی و شکلی خنده‌آور ملبّس بوده‌اند، دوران اوّل تعلیم را گذرانده‌ام. چیزی که در این محاضر دیده نشده و چشم حسّاس نوآموز ندیده، تبسّم و گشاده رویی و ملامح و لطف قیافه و امثال آن است... از همه بدتر، آنچه حفظ می‌کردیم، نمی‌فهمیدیم... به هر حال، با همین وضع، خطّ و سوادى بالاخره پیدا کردم و به واسطه تشویق پدرم، مشق خط می‌کردم. اشعار و منتخبات نظم و نثر از بر می‌کردم و به روانی می‌خواندم و می‌نوشتیم. شاید تنها عاملی که در پرورش دماغ و تقویت روحم تأثیر داشته، همین تشویق‌های پدر است که مرا به جاده تحصیل و آموختن انداخت...» (همان، صص ۴۳-۴۱)

غنی در چهارده‌سالگی و در دوره سلطنت **محمدعلی شاه** به همراه دایی‌اش راهی تهران شد و در مدرسه تربیت به تحصیل پرداخت. پس از سه سال تحصیل در آن مدرسه، وارد مدرسه **دارالفنون** شد. در آنجا زبان فرانسه را به خوبی فراگرفت و با دانش‌های نو آشنا گردید. در آن سال‌ها بیروت در ایران از شهرت بسیار برخوردار بود و مرکز علم به شمار می‌رفت. کتاب‌های آنجا نیز در تهران زیاد خوانده می‌شد. (همان، صص ۶۵-۶۱ و ۷۱-۶۸) غنی پس از پنج سال تحصیل در دارالفنون، در ۱۹۱۳ م / ۱۲۹۲ ش عازم بیروت شد و در مدرسه فرانسوی **سن ژوزف** به تحصیل در رشته پزشکی پرداخت. پس از یک سال، با شروع جنگ جهانی اوّل، مدرسه فرانسوی‌ها از طرف دولت عثمانی تعطیل شد و دانشجوی سبزواری از ادامه تحصیل بازماند. تا اینکه با کمک و راهنمایی **هوارد بلیز** (Howard blase) - رئیس دانشگاه آمریکایی، بیروت - در ۱۹۱۵ م / ۱۲۹۴ ش در کالج آمریکایی ثبت نام کرد و به خاطر قحطی‌ای که به علت جنگ در عثمانی پیش آمده بود، با جمعی از دانشجویان ایرانی در دانشگاه آمریکایی پانسیون شد. در آن دانشگاه بود که غنی توسط پروفیسور **واندیک** - از استادان دانشگاه آمریکایی - نخستین بار با آثار و افکار **اناتول فرانس** (۱۸۴۴-۱۹۲۴م) آشنا شد.

در ژوئن ۱۹۱۹ م / ۱۲۹۸ ش، دوره دانشکده پزشکی را به پایان رسانید و دیپلم ایالت نیویورک را گرفت. همچنین در مدت اقامتش در بیروت، علاوه بر تکمیل زبان فرانسه، موفق به فراگیری زبان‌های انگلیسی و عربی نیز شد. (امین، ۱۳۵۰: صص ۶۱۰-۵۵۹)

پس از پایان تحصیلات، به زادگاهش - سبزوار - بازگشت. ورود او به سبزوار مقارن با شیوع بیماری آنفلونزا در آن شهر بود. (غنی، ۱۳۶۷: صص ۱۷۵-۱۷۴) آن موقع هنوز دارو به اندازه کافی در دسترس نبود و غنی ناچار برای بیشتر بیماران، ماده اولیه داروها را تجویز می‌کرد که به صورت گرد بود و می‌بایست در آب حل می‌کردند و می‌خوردند. این دارو، در ذهن ساده مردم، بیش از هر چیز به دوغ می‌مانست؛ به همین جهت دکتر غنی میان عوام به «حکیم دوغی» معروف شد. چون

اکثر مردم سبزواری استطاعت مالی برای تهیه دارو و مراجعه به غنی را نداشتند و خود نیز به تنهایی نمی توانست به همه بیماران داروی رایگان بدهد، به کمک **سالار حشمت** - حاکم وقت سبزواری - بیمارستانی با نام «سالار حشمت» یا «حشمتیه» بنا کرد. بدین ترتیب، با آنکه غنی قصد اقامت در سبزواری را نداشت، به اجبار بیش از سه سال در آن شهر ماندگار شد. تا اینکه در ۱۳۰۲، شوق رفتن به فرنگ در سرش افتاد و برای تکمیل معلومات خود به فرانسه رفت. (امین، ۱۳۵۰: صص ۴۹-۴۷) در آنجا ضمن تکمیل معلومات پزشکی، به خواندن آثار آناتول فرانس نیز پرداخت. (فیاض، ۱۳۴۰: ص «یب») در همین سفر بود که با **محمد قزوینی** آشنا شد و در مجالسی که به منظور تحقیق در آثار ادبی و تاریخی و مکتب عرفان در خانه هر یک از آن دو تشکیل می شد، از محضر یکدیگر کسب فیض می نمودند. (اتحاد، ۱۳۸۰: ص ۳/۵۰) پس از یک سال و چند ماه اقامت در پاریس، به دلیل آنکه هزینه زندگی طولانی مدت در اروپا را نداشت، به سبزواری بازگشت. (فیاض، ۱۳۴۰: صص «یب» و «یج») در سبزواری مطالعه آثار آناتول فرانس را دنبال کرد؛ اما به دلیل اینکه برای فهم این آثار، نیازمند آشنایی بیشتر با تاریخ فکر و تمدن اروپا بود، پس از چندی، بار دیگر به پاریس رفت. این سفر که چند سال طول کشید، سفر تکامل و تربیت دکتر غنی بود. در این سفر، اروپا را خوب شناخت و با تاریخ یونان و روم و قرون وسطی اروپا آشنا شد؛ در زبان فرانسه تسلط پیدا کرد؛ به درجه ای که قوت و ضعف انشای آن زبان را کاملاً تشخیص می داد. (همان، ص «یب») او در پاریس، با مطالعات وسیع خود در تاریخ نقاشی و نقد آثار هنرمندان، در این رشته نیز صاحب نظر شد. دوستی و صمیمیتی که با **کمال الملک** - نقاش معروف - داشت، از اینجا سرچشمه می گرفت که کمال الملک هنرمند بود و قاسم غنی هنرشناس.

در آذر ۱۳۰۷ ش، دوباره به سبزواری بازگشت و همچنان به درمان بیماران و خدمت به مردم ادامه داد. در این میان، با دختری از یک خاندان روحانی ازدواج کرد. (امین، ۱۳۵۰: ص ۵۴) همچنین به ترجمه آثار آناتول فرانس پرداخت و تائیس را در سال ۱۳۰۸ ش منتشر کرد. این کتاب، که نخستین اثر ادبی غنی است، دقت و «استحکام» کار وی را نشان می دهد. (فیاض، ۱۳۴۰: ص «یج») در ایام اقامت در سبزواری به تحصیل علوم قدیمه - خاصه شناخت فلسفه اسلامی - نیز همت گماشت. (امین، ۱۳۵۰: ص ۵۵)

شهرت او تمام خراسان را فراگرفت. نه تنها هر هفته و هر ماه به نیشابور دعوت می شد، بلکه گاهی به بجنورد و مشهد نیز برای مشاوره و طبابت دعوتش می کردند؛ به حدی که تکرار این دعوتها موجب شد که در سال ۱۳۰۹ مطب خود را از سبزواری به مشهد منتقل کند. (فخ، ۱۳۳۱: ص ۲۰۹) چندی بعد از ورود به مشهد، دبیرستان و درمانگاهی به نام «دکتر قاسم غنی» نام گذاری شد. (امین، ۱۳۵۰: ص ۵۵) او تا سال ۱۳۱۲ در آن شهر ماند و چون طبیبی حاذق بود، مورد استقبال و توجه

مردم قرار گرفت و به پاس خدماتی که در حق آنان کرده بود، در دوره‌های دهم، یازدهم، دوازدهم و سیزدهم قانونگذاری، وی را به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب کردند. در تهران هم با اشتغال به طبابت، و کالت مجلس و رفت و آمدهای بسیاری که داشت، مطالعه را رها نکرد و برای خود کتابخانه بسیار مفصل و جامعی ترتیب داد که مورد استفاده دوستانش نیز قرار می‌گرفت. (همان)

غنی در اسفند ۱۳۱۴ ش، به عنوان استاد دانشکده پزشکی برگزیده شد و به تدریس دروس بیماری‌های عصبی، تاریخ طب و علم اخلاق پزشکی مشغول گردید، و از شهریور ۱۳۱۵ به مدت دو سال در دانشکده معقول و منقول به تدریس علم النفس (روان‌شناسی) پرداخت. (اتحاد، ۱۳۸۰: ص ۳/۵۶) در ۱۹ مهر ۱۳۱۵ به عضویت فرهنگستان ایران انتخاب شد. (رک: همان، ص ۵۶) در دی ماه ۱۳۱۶، به عضویت انجمن مشاوره علمی مؤسسه مردم‌شناسی درآمد. (ادیب، ۱۳۳۱: صص ۱۳۸-۱۳۶) بعد از شهریور ۱۳۲۰ ش، انجمنی ادبی، مرکب از اشخاصی مانند **علی اکبر دهخدا**، **سید نصرالله تقوی**، **محمد قزوینی**، **قاسم غنی**، **صادق رضازاده شفق**، به اهتمام **حسین علاء** - وزیر دربار وقت - تشکیل شد که این افراد، گاه به گاه در حضور **محمد رضا پهلوی** گرد آمده و در معانی و موضوعات مهم ادبی ایران، که مورد نظر و توجه او بود، بحث می‌کردند. (رک: رضازاده شفق، ۱۳۳۱: صص ۵۶۶-۵۳۳)

در اواخر سال ۱۳۲۲، کابینه **علی سهیلی** استعفا کرد و **محمد ساعد** مراغه‌ای مأمور تشکیل کابینه شد. وزیر بهداشتی این کابینه، قاسم غنی بود. ساعد پس از نه روز، ناچار به ترمیم کابینه شد و روز ۱۷ فروردین کابینه را به مجلس معرفی کرد. این بار، غنی وزیر فرهنگ بود؛ اما در ۹ اردیبهشت ۱۳۲۳ به سبب کسالت استعفا کرد.

در ۲۶ فروردین ۱۳۲۴ غنی با سمت عضویت هیئت نمایندگی ایران، برای شرکت در کنفرانسی که متفقین برای مذاکره درباره تنظیم اساس نامه سازمان ملل تشکیل داده بودند، به آمریکا رفت. (رک: یغمایی، ۱۳۵۳: صص ۲۲۲-۲۱۸) در پایان این کنفرانس، مدتی نیز در کمیسیون‌های مختلف کنفرانس مزبور، از جمله «کمیسیون حقوق بشر» و «جمعیت بهداشت جهانی» و نظایر آن، به نمایندگی از سوی دولت ایران حضور یافت. (احتشامی، ۱۳۲۷: صص ۴-۵) در مدت اقامت در آمریکا مرتب در حال ملاقات و گفت و گو با پزشکان، ادیبان و اهل علم و سیاست بود. از جمله ملاقات‌های جالب غنی، دیدار وی با **آلبرت انیشتین** است که در ۱۰ دی ۱۳۲۴ در شهر پرینستن در ایالت نیوجرسی آمریکا انجام شد و ترتیب آن را **ارنست هر تسفلد** - ایران شناس آلمانی - داده بود. (سهام‌الدین، ۱۳۷۸: ص ۶)

در همان مدت در اثر ترکیدن لاستیک چرخ اتومبیل و واژگون شدن آن، دچار شکستگی

استخوان ران چپ شد و سه ماه در «بیمارستان کریستال سیتی» نگزاس بستری گردید. (ادیب، ۱۳۳۱: صص ۱۳۸-۱۳۶) پس از بهبودی، به سمت سفیر ایران در مصر انتخاب شد و در ۶ مهر ۱۳۲۶ از طریق بیروت به مصر رفت (صوتی: ص ۴/۷۵) و تا ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، در این سمت باقی بود. (غنی، ۱۳۶۷: ص ۴/۳) پس از آن، به عنوان سفیر ایران در ترکیه به آمریکا رفت و در یکی از بیمارستان‌های واشنگتن بستری شد. (امین، ۱۳۵۰: ص ۷۷) روز چهارشنبه ۲۶ مارس، مطابق با ۶ فروردین ۱۳۳۱ در خانه خود بیهوش شد و سرانجام در ۲۹ مارس ۱۹۵۲، برابر با ۹ فروردین همان سال درگذشت. پیکر غنی، پس از برگزاری مجلس ختمی ساده، در قبرستان "Woodlawn Memorial Park" در نزدیکی شهر سانفرانسیسکو به خاک سپرده شد. (غنی، ۱۳۶۷: صص ۸۲-۴۸۱-۴) (۴/۱۱)

ویژگی‌های اخلاقی

جمالزاده، درباره شخصیت غنی می‌نویسد: «قاسم غنی وجودی نیک بود. علم‌دوست و باذوق، باشور و بافهم و باوفا بود. همیشه در راه علم و معرفت کوشا و درباره دوستان خود صدیق و خیرخواه و خدمتگزار بود و در حفظ الغیب آنان سعی بلیغ داشت. به ارباب علم و دانش احترام فراوان می‌گذاشت. مرد درست، وطن‌دوست و کوچک‌نوازی بود. روح ایرانی - یعنی شعر و عرفان و هنرهای زیبای ایرانی - را خیلی دوست می‌داشت و در ترویج و طرفداری آنها همواره با تمام قوا می‌کوشید. از دور و نزدیک، همیشه به یاد دوستان برگزیده خود بود و با تغییرات زمانه و انقلاب دوران، آنها را فراموش نمی‌کرد. مردی بود خیر و نیک‌خواه و ساده و سادگی‌پسند و درویش‌مشرّب. (اتحاد، ۱۳۸۰: صص ۱۴ و ۳/۱۱)

غنی به قدری شوخ‌طبع و طبیعت‌مزاج بود که به راستی هر دل مرده‌ای را زنده می‌ساخت و غم و غصه را از وجود کسانی که با او نشست و برخاست داشتند، یکسره می‌زدود. وی طبیعت جوانان را داشت و به معاشرت و نشست و برخاست با جوانان، رغبت خاصی ابراز می‌داشت. با وجود این، عیب و نقص جوان‌ها در نظرش بزرگ‌تر و وخیم‌تر از معایب سالخوردگان بود. «(همان) یک برخورد با غنی برای هر کس کافی بود که یک عمر او را دوست بدارد. قریحه سرشار و کولتور [فرهنگ] وسیع او انسان را دچار حیرت می‌کرد. روح فوق‌العاده موزون و با اعتدالی داشت. عقل و احساس و عمل در روح او بسیار هماهنگ بود. در ادراک اشیاء با حساب ارزش‌های سه‌گانه کاملاً آشنا و ورزیده بود و غالباً یک موضوع را از دو یا سه جنبه مختلف آن نگاه می‌کرد. در مسائل علمی، جنبه زیبایی و در مسائل هنری، جنبه علمی را فراموش نمی‌کرد. او به طور کلی، هنرمندی را ارج می‌نهاد. علاقه غنی به کمال‌الملک و احترام و پرستشی که درباره او داشت، و معروف است، هم از

این باب بود. (فیاض، ۱۳۴۰: صص ۲۳-۳۴) کمال‌الملک نیز او را «مجسمه محبت و انسانیت» می‌شمرد. (غنی، ۱۳۶۷: صص ۸-۸۷)

اصل زندگانی، در نظر قاسم غنی، همین لذت‌های روحی و معنوی بود و اگر به سایر جهات زندگی اهتمام و علاقه‌ای نشان می‌داد، مسلماً برای وصول به این هدف روحانی بود. برای او حساب دخل و خرج، دشوارترین مسائل به شمار می‌آمد و به همین جهت، زندگی داخلی او را کسانش اداره می‌کردند و خود او هیچ حوصله آن را نداشت. یک روز به کاسه‌اشی که جلوش بود و به قوطی سیگارش اشاره کرد و گفت: زندگی ما بیش از این نیست. این مقدار را از عریضه‌نویسی دم‌پستخانه هم می‌توان درآورد. غنی مسأله زندگی را در مکتب آناتول فرانس حل کرده بود و مانند او بشریت را با تمسخر آمیخته با رحم و شفقت می‌نگریست. جهان را با همه نابهنجاری‌هایش و بلکه به واسطه ناهنجاری‌هایش زیبا و تماشایی می‌دانست و مثل آناتول فرانس، معتقد بود که دنیا با دیوانگانش خوش است؛ و به همین جهت بود که از مطالعه مردم مختلف و برخورد با تیپ‌های گوناگون لذت می‌برد و به اصطلاح، سیر آفاق و انفس را دوست می‌داشت، و شاید همین خاصیت روحی بود که او را آن قدر اجتماعی و خوش معاشرت ساخته بود. (فیاض، ۱۳۴۰: ص ۲۹)

ویژگی و آثار علمی

غنی به زبان‌های انگلیسی، فرانسه و عربی تسلط داشت. (احتشامی، ۱۳۲۷: ص ۵) بهترین ترجمه‌های آثار آناتول فرانس (۱۸۴۴-۱۹۲۴ م) نویسنده، شاعر و منتقد فرانسوی^۱ مدیون اوست و شناساندن مقدماتی فرانس به ادبیات فارسی از طریق او صورت گرفته است. (برزگر، ۱۳۳۹: ص ۹) تائیس، عصیان فرشتگان، بریان پزی ملکه سبا، از جمله آثاری است که غنی از آناتول فرانس ترجمه کرده است. غنی با وجود این که پزشک بود، در حوزه علوم ادبی بسیار فعال و مؤثر بود. مرحوم قزوینی درباره تصحیح دیوان حافظ که بنا به درخواست اسماعیل مرآت صورت گرفت، می‌نویسد: «محض امثال اوامر مطاعه ایشان [اسماعیل مرآت] با کمال افتخار این تقاضا را پذیرفتم؛ مشروط به آنکه آقای قاسم غنی، از اطباء مشهور تهران که از سالیان دراز با یک اهتمام عجیب خستگی‌ناپذیری مشغول جمع‌آوری اطلاعات راجع به حافظ ... می‌باشند ... مرا در این کار اعانت و با این‌جانب در تهیه این طبع مشارکت نمایند.» (قزوینی، ۱۳۲۰: مقدمه)

اصولاً مرحوم علامه محمد قزوینی که بدون تردید از برجسته‌ترین چهره‌های ادبی معاصر

^۱ - از آثار اوست: آدمک حصیری، باغ اپیکور، بالتازار، بر سنگ سفید، بریان‌پزی ملکه سبا، جزیره پنگوئن‌ها، تائیس، خدایان تشنه‌اند، دختر کلماتین، دادستان عادل، دوست من، زنبق سرخ، عصیان فرشتگان، کرنکبیل، مسیو توماس و...

ایران به شمارند و در بعضی از شاخه‌های علمی، کم‌نظیر بلکه بی‌نظیرند، به مرحوم دکتر غنی، علاقه وافری نشان می‌داده و در مکتوبات متعددی از فضایل علمی و سجایای اخلاقی ایشان یاد کرده‌اند. از جمله این یادکردها که حکم داوری هم دارد، یادکرد اوست در مقدمه‌ای که بر تاریخ عصر حافظ نوشته است که از آن می‌توان به توانایی‌های علمی و دقت‌های تحقیقاتی دکتر غنی پی برد: «... تا آنکه در اواخر شهریور ۱۳۱۸ هجری شمسی (اواخر سپتامبر ۱۹۳۹) به واسطه ظهور جنگ در اروپا و صعوبت اقامت امثال ما خارجی‌ها در آن صفحات، این‌جانب از پاریس به وطن مألوف یعنی طهران معاودت کردم و پس از ده سال انقطاع روابط، باز به ملاقات آقای دکتر غنی محظوظ شدم و با تعجب به رأی‌العین دیدم که اغلب پیش‌بینی‌هایی که من در ده دوازده سال قبل در پاریس در حق ایشان می‌کردم، به حکم «الفال علی ماجری» صورت خارجی به خود گرفته و از عالم حدس و تخمین به حیز فعلیت و یقین درآمده و تمایل فطری ایشان به ذوقیات، ایشان را در این مدت آسوده نگذارده و اولین شاخ و برگ و ثمره خود را به ظهور آورده است. نخستین قدمی که در این راه دیدم، ایشان برداشته بودند، ترجمه و طبع دو داستان معروف نویسنده مشهور فرانسه، اناتول فرانس بود، که در کمال خوبی با انشای روان منسجم و به کلی عاری از جمیع سخافت‌های اختراعی این سنوات اخیر به اضافه حواشی و توضیحات بسیار مفید، از عهده آن برآمده بودند.

و دومین عمل بسیار مفید مهمی را که دیدم، ایشان مدتهاست دست به کار تهیه آن شده، ولی هنوز به اتمام نرسانیده‌اند، همان چیزی است که سابق نیز بدان اشاره کردم و سال‌ها بود امید انجام این عمل را از ایشان داشتم، یعنی تحقیق دقیق در آثار و اشعار و احوال حافظ و تاریخ کامل مفصل مبسوط فارس و نواحی مجاوره در قرن هشتم که قرن حافظ است و کلیه اطلاعات و معلومات و توضیحات دیگری که در خصوص حافظ می‌توان به دست آورد. وقتی که وارد طهران شدم دیدم آقای دکتر غنی سالیان دراز است که در جمیع مواضع مذکوره تتبع تام کامل دقیق نموده و کلیه مدارک خطی و چاپی راجع به این مباحث را که در طهران دسترسی به آنها کمابیش ممکن است با نهایت دقت استقصا کرده‌اند و کوچکترین مسأله‌ای را که به نحوی از انجا از نزدیک یا دور با حافظ تماسی داشته یا ممکن است تماسی داشته باشد، جست‌وجو و تفحص کرده و به قدر مقدور روشن ساخته‌اند و تاریخ مشروح و مفصل ملوک و حکام معاصر حافظ را در فارس و مضافات، از قبیل آل‌اینجو و آل‌مظفر و امرا و وزرای ایشان که بسیاری از ایشان ممدوحین حافظ نیز بوده‌اند، از جمیع مأخذ ممکنه متفرقه که عده کثیری از آنها نسخ خطی بسیار نایاب می‌باشد، در یک‌جا جمع آورده‌اند و اغلب قصاید و غزلیاتی را که حافظ در مدح ملوک و امرا و وزرای مذکور سروده یا در آنها اشاره به بعضی از وقایع تاریخی عصر خود نموده، همچنین

غزل‌هایی که بعضی شعرای معاصر حافظ در استقبال بعضی شعرای متقدمین یا معاصرین خود انشاء نموده، جمیع اشعار و قصاید و غزلیات را برای این که خواننده در هر قدم محتاج به رجوع به دواوین مختلفه شعرای متفرقه که اغلب دواوین آنها بسیار کمیاب بلکه نایاب است، نشود، آقای دکتر غنی در این کتاب به تمام‌ها و کمال‌ها نقل کرده‌اند و همچنین تاریخ ظهور تصوف در ایران و اصول و منابع آن و تحولات آن و سیر تاریخی آن تا عصر را با تمام جزئیات و تفصیل و کیفیات آن... مجموع آن مواد و مسوّدات تا آن‌جا که من دیده‌ام و تخمین می‌توانم بزنم، گویا متجاوز از سه هزار صفحه به قطع صفحات کتاب حاضر خواهد شد...» (صارمی، ۱۳۶۶: سه و چهار)

از تحقیقات ادبی غنی است: تصحیح دیوان حافظ (با همکاری محمد قزوینی)، رباعیات خیام (با همکاری محمدعلی فروغی)، بحث در آثار و افکار و احوال حافظ (تاریخ تصوف در اسلام و تطوّرات و تحولات مختلفه آن از صدر اسلام، تا عصر حافظ) تصحیح تاریخ بیهقی (با همکاری علی‌اکبر فیاض)

علاوه بر این آثار، آثار دیگری از مرحوم غنی به چاپ رسیده که از آن جمله است: ابن سینا، معرفة النفس، یادداشت‌های غنی و...

سبک نگارش

نثر غنی، ویژه خود اوست و نشان می‌دهد که نویسنده آن، سال‌ها در محیطی عرب‌زبان به سر برده است. (منتظم، ۱۳۶۱: ص ۹۵۱) انشایی عربی‌مآب، ولی درست و روشن و بی‌تعقید. این سبک را از محمد قزوینی و مکتب او داشت. به طوری که از سبک‌های نو و مخصوصاً از کلمات نو ساخته جداً احتراز می‌کرد. (فیاض، ۱۳۴۰: صص ۵۵-۵۴) در یادداشت‌های او، واژه‌هایی به کار رفته است که در فارسی امروزه مرسوم و معمول نیست؛ و یا از کلمات فرانسوی استفاده شده که تعدادی از آنها در زبان فارسی امروز مصطلح است. گاهی نیز، برای برخی از واژه‌های مرسوم، املائی دیگری به کار برده است.

برای نمونه از واژه‌های غیرمعمول انده‌اش، مله‌وف، رعیف، تفلسف، قح، حال راقبه و از کلمات فرانسوی پکت، اکسپوزیسیون، باراز، راپرت، دماگوک استفاده کرده است. همچنین گاهی در املائی کلمات تصرف کرده است مانند: هولاند، ژاپان، ترکیا، هوتل و...

نمونه‌هایی از نثر غنی

برای آشنایی با شیوه نگارش و سبک دکتر غنی و میزان دقت و تتبع او در زیر نمونه‌هایی نقل می‌شود، نخست بخش‌هایی از مقاله عالمانه او با عنوان «خدمت ایرانیان به تمدن عالم» که

حکایت از احاطه علمی او به تاریخ و جغرافیا و دیگر موضوعات علمی دارد و دیگر دو یادداشت از یادداشت‌های او بر دیوان حافظ که باز نشان از دقت نظر و تسلط شگفت‌انگیز او بر مسائل تاریخی و درک درست از شعر حافظ دارد:

«... خدمات ایران را به تمدن دنیا در اعصار تاریخی به دو مرحله مهم می‌توان قسمت کرد. یکی مرحله قبل از اسلام که به‌طور اجمال از آن صحبت شد و دیگری دوره بعد از اسلام است. اگر روزگاری اجزای عمده تمدن اسلامی و اقتباساتی که متمدنین جدید از آن کرده‌اند تحلیل و تاریخ هر یک از آنها تحقیق شود واضح خواهد شد که تمدن ساسانی ایران در این راه چه دخالتی عظیم داشته و چه حق خدمت و نعمت بزرگی ایشان را بر دنیا ثابت است. ... اجمالاً باید اشاره کرد که بدون دستیاری تمدن و آداب و کتب و یآوری اداره‌کنندگان ایرانی از دبیر و مشیر و وزیر و سردار و مترجم و طبیب و ستاره‌شناس و راهدان محال بود که چرخ‌های اداری ممالک اسلامی در عهد خلفا به آن خوبی و نظم بگردد و آن همه درخشندگی و ترقی نصیب مسلمین و تمدن اسلامی شود.»

آداب ایرانی به نام «آداب‌الفرس» یا «آداب‌الکسرویة» یا «آداب‌الشهرجانیة» از قبیل اقامه مراسم نوروز و سده و مهرگان و بازی نرد و شطرنج و گوی و چوگان، تاریخ و تقویم ایرانی، دیوان و ترتیب حفظ دفاتر مالی و وصول مالیات و جزیه، ترتیب آبیاری، وزارت و اداره امور درباری خلفا و حکام ضرب مسکوکات، مراسم شادی از ساختن و خواندن اقسام سازها و آوازهای ایرانی، همه را مسلمین از ایرانی‌ها گرفته و مجریان این آداب، حتی در عهد خلفا نیز خود ایرانی‌ها بوده‌اند.

در اخلاقیات و معنویات نیز، نصیب ایرانی در تشکیل تمدن اسلامی فوق‌العاده است. کتبی که مسلمین از پهلوی به عربی برگردانده‌اند از قبیل زیج شهریار، خدای نامه، سندیادنامه، کلیله و دمنه، هزار افسان (اصل الف لیلة و لیلة)، کارنامه اردشیر، سیرت انوشیروان، کتاب بهرام چوبینه، آئین‌نامه‌ها و صدها کتاب دیگر که قسمتی از آنها به دنیای جدید نیز انتقال یافته، همه نماینده تأثیر معنوی و اخلاقی ایرانیان عهد ساسانی است در تمدن دنیا.

هرکس بخواهد به تفصیل از این موضوع با خبر شود، کتب **ابن مقفع**، **جاحظ**، **ابوحنیفة دینوری**، **حصری قیروانی** و غیرهم را مطالعه کند تا ببیند که این نویسندگان درجه اول زبان عربی که اکثر آنها نیز ایرانی‌اند و انشا و نثر عربی مدیون کلام و سبک ممتاز و جاوید ایشان است تا چه پایه، مرهون آداب و افکار ایرانی بوده و تا چه اندازه از این منبع فیاض مایه گرفته‌اند. همین قبیل کیفیات بوده است که حتی متعصب‌ترین دشمنان ایرانی را در میان قوم عرب یا اهل انصاف آن طایفه را وادار به اقرار به فضایل اجداد ساسانی ایرانیان کرده است و همین امور نیز ملت ایران را با وجود تحمل نکبت استیلای بیگانگان، توانایی آن داده که از زیر بار این همه ناملایمات

طاقت فرسا تازه و زنده بیرون آید و سمندروار حیات ابدی خود را از سر بگیرد.

ابن خلدون از اجلّه مؤرخین اسلام و یکی از مطلع‌ترین علما به اصول علوم اجتماعی در «مقدمه» معروف خود می‌گوید: «با وجود این که تشکیل‌دهندگان دولت اسلام و صاحب شریعت اسلامی، عرب بوده‌اند، بیشتر علما و ادبا و فضلالی اسلامی ایرانی‌اند و عرب در میان ایشان کم است و اگر هم عربی دیده شود یا اصلاً عجم بوده و یا در نزد ایشان تربیت یافته، تأمل این مطلب در احوال خلقت عالم، امری بسیار عجیب است».

حدیث: «لو تعلّق العلم بأکناف السّماء لنا له قوم من اهل فارس» نیز اشاره دیگری به همین نکته است.

وقتی **عبدالملک بن مروان** که از متعصّبین عرب و دشمن عنصر ایرانی بوده، داخل مسجدالحرام شد و حلقه‌های درس و بحث را دید با کمال تعجب، اسامی هریک از آن حلقات را که به رسم زمان به نام مدرّسین آنها خوانده می‌شد پرسید. همراهان خلیفه، اسامی مدرّسین را که از همه از «ابنای احرار» یعنی ایرانی بودند به او گفتند، عبدالملک در خشم فرو رفت و به خانه برگشت، بزرگان قریش را طلب کرده، گفت: «ای قریش، حال ما آن بود که خود می‌دانید و احتیاج به بیان و یادآوری ندارد؛ خداوند به واسطه ارسال محمد بن عبدالله به ما منت گزارد و دینی برای ما فرستاد، شما این دین را تا این حدّ، حقیر شمردید که جمعی از ابنا فرس بر شما غلبه یافتند. من قومی مانند ایرانی‌ها ندیده‌ام از اول روزگار تا ظهور اسلام پادشاهی کردند و به ما محتاج نشدند، ولی ما امروز هم که بر آنها سلطنت یافته‌ایم ساعتی از ایشان بی‌نیاز نیستیم.»

ایرانیان اضافه بر این که در حکومت اسلامی در امور اداری و سیاسی و ترتیب دفاتر مالیاتی و تقسیم ممالک به دوایر مختلف و جزئیات امور مملکت‌داری تا مقدار زیادی دست در کار بوده‌اند، در امور علمی و معنوی نیز سهم بسیار بزرگی داشته‌اند. (غنی، ۱۳۶۷: صص ۱۶۳-۱۱۲۷/۶)

- غنی درباره «سلطان غیاث‌الدین» که در غزلی از حافظ با مطلع:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود وین بحث با ثلاثه غسله می‌رود

به نقد نظر **شبلی نعمانی** و **ادوارد براون** می‌پردازد و نظر هر دو را در تشخیص سلطان غیاث‌الدین باطل می‌داند و می‌نویسد: «یکی از شاهزادگان آل مظفر است و قطعاً این غزل، راجع به اوست. سلطان جزو اسم اوست که در زمان آل مظفر شایع بوده، مثل سلطان‌شاه، سلطان اویس پسر شاه شجاع؛ شبلی نعمانی و از قول او، براون گفته است که مقصود از این سلطان غیاث‌الدین یکی از ملوک هند است؛ ولی شبلی نعمانی هیچ مأخذی به دست نمی‌دهد. براون هم با مسؤولیت خود شبلی، این قصّه را نقل می‌کند و در هیچ جای دیگر، صحبتی از این موضوع نیست. سلطان

محمد غیاث‌الدین، پسر سلطان عمادالدین احمد. (محمود گیتی، صص ۷۴۵ و ۷۵۶ و ۷۷۵) علّت این اشتباه لغت بنگاله و هند است. اشتباه شبلی از آن جاست که در تاریخ فرشته جلد اول ص ۳۰۴ از غیاث‌الدین نامی، نام می‌برد؛ ولی او در ۷۹۹ جلوس نموده و سلطنت او یک‌ماه و چند روز بوده. و نیز فرشته جلد اول ص ۱۵۱ ذکر غیاث‌الدین تغلق شاه ثانی، نواده سلطان سرور شاه متوفی در ۷۹۰ می‌کند که در ۷۹۰ به سلطنت رسیده و پس از پنج ماه مرده است. با این ایام کوتاه مستبعد است. (ادوارد براون در جلد سوم تاریخ ادبیات ایران، ص ۲۸۶ به نقل از شبلی و فرشته، جلد دوم، صص ۲۹۷-۲۹۶)، دیگر هیچ جا چنین صحبتی نشده است. (صارمی، ۱۳۶۶: صص ۱۸۸-۱۸۷)

- و در شرح این بیت از حافظ که می‌فرماید:

خموش حافظ و این نکته‌های چون نگاه‌دار که قلاب شهر صراف است
در ضبط و معنی «قلاب» می‌نویسد: قلاب (بضم قاف) یعنی کسی که پول قلب بسازد یا جا بزند. قلاب در عربی = قَلْب = ای محتال بصیر به تقلیب الامور (صحاح)؛ قلاب (با فتح قاف) در عربی کلاب است (جمع، کلالیب) که اصلاً از کلمه کلب می‌آید. یعنی مثل دندان سگ (در فارسی هم سگک می‌گوییم). در فارسی کاف بدل به قاف شده است و نظائر بسیار است. مثل قاب‌بازی که همان کعب است؛ در هر حال، با مراجعه به صحاح، قاموس و لسان‌العرب معلوم می‌شود که در عربی قَلْب است و الف شاید در فارسی افزوده شده است.

سعدی می‌گوید: گر میسر شود که سنگ سیاه / زر خالص کنی به قلابی
در فارسی همیشه قلاب، در مورد تقلب زر سره و ناسره استعمال می‌شده.
خاقانی می‌گوید: خلاص بود و کنون قلب شد ز سکه بگشت / مزور آمد و خائن چون سکه قلاب.
و نیز گوید: این مرد سلامت چه شناسد روش دهر / از مهر خلیفه که نویسد زر قلاب.

پی‌نوشت

پنگوئن‌ها، تائیس، خدایان تشنه‌اند، دختر کلماتین، دادستان عادل، دوست من، زنبق سرخ، عصیان فرشتگان، کرنکیبل، مسیو توماس و...

کتابنامه

۱. اتحاد، هوشنگ، ۱۳۸۰، پژوهشگران معاصر ایران، (ج ۳) تهران، فرهنگ معاصر.
۲. احتشامی، ابوالحسن، ۱۳۲۷ «دکتر طب، مترجم آناتول فرانس...»، اطلاعات هفتگی، ش ۳۸۲.
۳. ادیب، محمدحسین، ۱۳۳۱، «مرگ دکتر غنی» نامه تمدن، دوره دوم، ش ۱.
۴. امین، سیدحسن، ۱۳۵۰، «دکتر قاسم غنی» یغما، سال ۲۴، ش ۱۰.
۵. بزرگر، فرامرز، ۱۳۳۹، شاه‌کارهای ترجمه فارسی معاصر، تهران، کانون معرفت.
۶. رضازاده شفق، صادق، ۱۳۳۱، «یادی از دکتر غنی»، مهر، سال هشتم، ش ۹.
۷. صارمی، اسماعیل، ۱۳۶۶، یادداشت‌های دکتر قاسم غنی در حواشی دیوان حافظ، تهران، انتشارات علمی.
۸. صوتی، .
۹. غنی، سیروس، ۱۳۶۷، یادداشت‌های دکتر قاسم غنی، تهران، زوار.
۱۰. فرخ، محمود، ۱۳۳۱، «یادی از دکتر غنی»، نامه فرهنگ، سال اول، ش ۰.
۱۱. فیاض، علی‌اکبر، ۱۳۴۰، بحثی در تصوف، تهران، ابن‌سینا.
۱۲. قزوینی، محمد، ۱۳۲۰، مقدمه دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، تهران، زوار.
۱۳. منتظم، حسین، ۱۳۶۱، «یادداشت‌های دکتر غنی»، آینده، سال هشتم، شماره ۱۲.
۱۴. یغمایی، اقبال، ۱۳۵۳ «دکتر قاسم غنی»، ماهنامه آموزش و پرورش، دوره چهارم، ش ۴.